



۲۰۲۱/۱۱/۱۴



محمد داود مومند

یک نگاه وجدانی و انتقادی بر قضاوت های یک جانبه و اقتضای پرستانه

تقریباً سی و پنج سال قبل یک از ژورنالستان معروف کشور، که از دوستان نزدیک این جانب شمرده میشد و من هم در کابل و هم در پشاور همکار قلمی اخبارش بودم، در پشاور برای مارکتنگ اخبار خود، پادشاه مخلوع افغانستان یعنی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه را، از طریق اخبار خود به صورت غیر عادلانه به محاکمه مطبوعاتی کشانید.

اولین کسیکه کاندید محاکمه شاه مغفور گردید، یک ستمی و جمعیتی بزرگ به نام (داکتر سلیم) بود، این داکتر سلیم نام بدل، که به این نام موجودیت خارجی نداشت، عبارت بود از داکتر نصری حقیقتاً.

داکتر حقیقتاً در مقدمه طولانی نوشته اش، با مهارت تمام و الفاظ و کلمات مطمئن و جالب و گیرا از صاحب امتیاز اخبار و هم از خسر دانشمندش مرحوم استاد الفت و فعالیت های مطبوعاتی شان با سبک تحریر سحر آمیز، توصیف به عمل آورده بود، چنانکه امان الله رسول نوشت که «این نوشته غیر از استاد از شخص دیگری شده نمیتواند» که البته منظور امان الله رسول، استاد خلیل الله خلیلی بود، و من فی الفور، درک نمودم که امان الله رسول در اشتباه قرار دارد، ولی در آن زمان خودم هم نمیدانستم که داکتر سلیم چه شخصی خواهد بود تا اینکه در جریان سال های بعدی که دوستم در ناروی مسکون گردید، هویت او را برابم افشاء نمود. داکتر حق شناس بعد از مقدمه مداهنه آمیز، به مقتضای فطرت ستمی اش و وظیفه که از طرف جمعیت بحران الدین ستمی، به وی سپرده شده بود، به محاکمه و مذمت ظالمانه پادشاه مغفور پرداخته بود.

باید خاطر نشان کرد که هدف اصلی مداهنه داکتر حقیقتاً اغفال و غولاندن ناشر اخبار بود، تا او را به نشر مضمون زهر آلود ملهم از تمایلات مذموم ستمی اش متقاعد سازد.

من در اولین فرصت دانستم که نویسنده این مضمون هر که است، باید یک عنصر ستمی باشد، و من در رد نوشته او، به این امر به صراحت اشاره نمودم ولی دوست ناجوانم، گوش و بینی مضمون مرا بریده بود که مایه تأسفم گردید ولی به پاس دوستی سابقه شکایت نکردم و سالانه مبلغ صد دالر عضویت خود را سال های سال، چه در پشاور و چه در ناروی منضمماً میپرداختم.

استاد هاشمیان و استاد نگارگر و دیگران نیز مضامینی فرستاده بودند، ولی متأسفانه دوست من در حمایت داکتر حقیقتاً قرار داشت و علناً از او حمایت میکرد، ولی سال های بعد داکتر حقیقتاً نا حق ناشناس، به اصطلاح مردم ما، مس خود را عیان نمود و بر شخص ناشر اخبار نیز تازید و دوستم در جوابش مطالبی نوشت که طبعاً بعد از وقت بود، و من نامردی داکتر حقیقتاً را به عنوان طعنه به رویش کشیدم، که البته جوابی نداشت و نادم معلوم میشد، لیک بعد از هزار رسوایی.

درین اواخر و ظرف چندین روز، وضع مماثلی، یعنی هدف مارکتنگ نشراتی و مطبوعاتی را در سایت افغان جرمن ملاحظه میکنم که با نشر مطالب ارسالی «تواریش قاسم آسمایی و به قول شاغلی سیستانی، پرچی بیرق دار» که راه بُران بی خدایش با شعار های فریبنده «نان، لباس، خانه» و مساوات اجتماعی، جوانان احساساتی را به وضع مشابهی به شور و هیجان آورده بود و با دنبال نمودن اغراض مشابهی، غازی محمد نادر خان را به میز محاکمه کشانده اند، تا با تبلیغات مماثلی، تنور تبلیغاتی ضد نادر خان را گرم سازند، ولی به عقیده من نباید وضع مشابه افتضاح مسجد در سایت مذکور تحقق یابد، که پوهیری چی څه وایم؟

درین مقال مختصر مکئی خواهم نمود بر نوشته مؤرخ سیستانی، شاغلی سیستانی مینویسد: «... نادر خان به حیث سپه سالار جنگ استقلال در جبهه پکتیا و فتح (تل) و هم چنان نجات دهنده شهر کابل [تمام کشور- مومند] از شر دزدان سفوی به حیث یک پادشاه غاصب و مستبد شهرت دارد.»

مؤرخ سیستانی در سطور فوق متکی بر واقعیت های تاریخی، خود معترف است که اعلیحضرت نادر شاه شهید قهرمان معرکه تل در برابر قدرت استکباری انگلیس است، چنانکه پادشاه حریت پسند و محصل استرداد استقلال کشور یعنی غازی امان الله به افتخارش میناری بناء نمود و هردو زعیم بزرگ ملی، مشترکاً پرده از مینار مذکور برداشتند.

همچنان مؤرخ سیستانی از نجات کابل و در حقیقت نجات تمام کشور از دوره دهشت و وحشت سفوی ها و جرنیلان و کرنیلان بی ناموسش توسط سپه سالار غازی محمد نادر خان تذکر میدهد، و متصلاً مینویسد که (وی به حیث پادشاه غاصب و مستبد شهرت دارد.)

بعد از تذکر این همه افتخارات بزرگ و عظیم تاریخی در مورد نادر خان، متصلاً محکوم کردن او به حیث غاصب و مستبد، وجه منطقی ندارد، درین جا وجیزه معروف مردم ما (خدمت کرده، گناه لازم) در ذهن تداعی میکند.

یک نکته مهم و اساسی را نباید فراموش کرد که افواه بیانگر واقعیت های تاریخی نیست، و از جانبی هم باید منابع همچو افواهاات توضیح گردیده، اعمال حسنه نباید با اعمال سینه طوریکه در پاراگراف شاغلی سیستانی تذکر رفته است تلفیق گردد.

افواهااتی در مورد غازی امان الله که وی آدم بیدین و لاتی بود و افواهااتی در مورد خان عبدالغفار خان که وی هم هندو بود و هم کمونست، از زمره همچو افواهاات سخیف شمرده میشود.

مطبوعات غرب والاحضرت سردار محمد داوود خان را نیز متهم به «شهزاده سرخ» ساخته است.

مگر افخم مفخم والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان که استاد سیستانی مقام و منزلت آن مرحوم را مانند اشرف غنی، نه تنها هم سویه غازی امان الله بلکه احمد شاه بابای کبیر میداند، از طرف مردم افغانستان به نام «لیونی سردار» متهم و مسماء نبود و بدین نام شهرت نداشت؟

آیا استاد سیستانی حاضر است که به حکم وجدان و به حیث یک مؤرخ، این خطاب لیونی سردار را توسط مردم افغانستان، در مورد سردار صاحب مرحوم نیز معترف گردند؟

شاغلی سیستانی، نوشته خود را چنین دوام میدهد: «نادر شاه را به خاطر غاصب یا غدار میگویند که او جنگ با بچه سقو را بنام امان الله خان آغاز کرده بود و با شعار اعاده سلطنت به امان الله خان مردم وزیرستان و پکتیا را علیه بچه سقو بسیج کرد ولی وقتی کابل را از چنگ سفوی ها گرفت، به جای اعاده سلطنت به امان الله خان، خودش پادشاهی را غصب کرد و هوادارن امان الله خان را ... زندانی و اعدام کرد.»

باید خاطر نشان نمود که شاغلی سیستانی مؤرخ و نویسنده غنیمتی است، مبارزه قلمی وی علیه حامیان دوره سفوی اول و دوم قابل ستایش است، هم چنان انتقادات وی بر یک سلسله محتویات کتاب «تواریش میرغلام محمد غبار» و بخصوص نظریه ضد ملی غبار که نام تاریخی افغانستان «خراسان» است قابل تقدیر میباشد، شاغلی سیستانی در زمینه

در یک مقاله خود تحت عنوان «وجه تسمیه خراسان» چنین مینگارد: «متأسفانه مؤرخان ناموری چون غبار و فرهنگ در تاریخ های خود برای انتقام کشی از رژیم سلطنت به اصطلاح در آثار خود مین های کاشته اند که اینک امروز از سوی دشمنان افغانستان انفجار داده میشود و روح و روان بسیاری از فرزندان اصیل وطن را خسته و زخمی میسازد.

به نظرم کاشتن تخم کینه های قومی خیلی بدتر و خطرناکتر از مین های کنار جاده است، زیرا اگر در مین های کنار سرک جان چند رهرو گرفته شود ولی در مین های تفرقه های قومی ممکن صد ها و هزاران انسان تباہ شوند.

یقین دارم که اگر چنین نکته تحریک آمیز در تاریخ های غبار و فرهنگ وجود نمیداشت امروز چنین بحث های نفرت انگیز قومی مطرح نمیشد. ولی چون شاغلی سیستانی از یکطرف سیاست دان نیست و از طرف دیگر نظریاتش در مورد بعضی شخصیت های سیاسی و تاریخی، مبتنی بر همین کاستی تنور سیاسی شان، در حالت نوسان و اقتضاء پسندی قرار دارد، لذا نمیتوان ادعاهایش را در مجموع مستند دانست، به طور مثال ادعاهایش در مورد والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان، پادشاه مخلوع اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، مرحوم عبدالله خان ملکیار و اخیراً داکتر اشرف غنی در حال نوسان و اقتضاء پسندی و رقصیدن به دهل زمان قرار داشته مدار اعتبار قرار گرفته نمیتواند.

شاغلی سیستانی حدود ده سال قبل نظریات وحید مزده را در مورد غازی امان الله و هم سپه سالار نادرخان مردود شمرده به تردید آن پرداخت.

شاغلی سیستانی همچنان در یک مضمون خود تحت عنوان «یک نگاه انتقادی بر تاریخ غبار، افغانستان در مسیر تاریخ» مینگارد «از مطالعه جلد دوم غبار برمیآید که مرحومی با خرد و دانش و با همه مبارزات سیاسی اش، آدم بی کینه و بی عقده نبوده است، حتی چنان مینماید که غبار جلد دوم تاریخ خود را به منظور انتقام کشی از نادرشاه و خانواده او به نگارش گرفته است، در پهلوی اینکار از نیش زدن سائر افراد و اشخاص که از آن کدورتی داشته نیز دریغ نورزیده است.»

و از جانبی هم در نظریاتش مشکل (دبل ستیندرد) به وضوح به ملاحظه میرسد، که میتوان این خصوصیت عدم مراعات عدالت و بیطرفی را در مورد قضاوت های عندی اش، در مورد امیر عبدالرحمن خان و والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان صریحاً ملاحظه نمود، که بعداً توضیح خواهد شد.

اما نخست باید تصریح نمود که مخالفین و معاندین غازی نادرخان کیانند؟

بعد از سقوط حکومت والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان و به قدرت رسیدن ایادی کرملن از طریق کودتای ثور در روز روشن، که کودتای سرطانی تواریش حسن شرق راه را برایش هموار و باز نمود، قوله های نادر غدار از طریق مطبوعات آن دوره شنیده شد.

لذا به صراحت میتوان گفت که ناشر همچو افواهات سخیف علیه قهرمان معرکه تل و نجات بخشای ناموس مردم افغانستان از دوره وحشت و دهشت سقوی یعنی غازی محمد نادرخان، همان ایادی دولت شوروی است، لذا نباید یک آدم صاحب شعور ملی، مانند شاغلی سیستانی بر افزازات امعاء ایادی کرمل تمسک ورزیده و آن را مدار اعتبار قرار دهد.

قابل تذکر است که دلیل مخالفت بنیادی ایادی کرملن علیه اعلیحضرت نادرخان، داشتن همان موقف ملی و اسلامی غازی محمد نادرخان، علیه نظام جهان خوار بلشویک بود، که غازی نادرخان هنگام ریاست تنظیمه قطعن با حمایت و تجهیز، مخالفین دولت شوروی و انور بیگ، تبارز داد وضع تراژیدی خیره، سمرقند، فرغانه و بخارا و غیره، احساسات آزادی خواهانه مردم منطقه و منجمله افغانستان را تشدید نمود.

زمانیکه انور بیگ یکی از آزادی خواهان ترک، خود را به شهر دوشنبه رساند، نادرخان مخفیانه در حمایت قیام جنرال عثمانی قرار داشت. ایادی دولت بلشویک این موقف ملی و اسلامی غازی نادرخان را، صیغه تحریک انگلیس میدهند. آدم تصور میکند که در نظر غبار و هم فکران شان، فلسفه وحدت الوجود به فلسفه وحدت الانگلیس تکامل نموده است. سبحان الله!!!

تجاوز دولت شوروی بر افغانستان ثابت ساخت که مخالفت غازی نادر خان علیه دولت جهانخوار بلشویک شوروی، واقعاً صیغه ملی و اسلامی داشت. برعکس موقف ذواتی مانند غلام نبی خان چرخ با ارتباط بسیار دوستانه و نزدیکش با دولت شوروی، که با موقف حسن شرق، نزدیک ترین مشیر و مشاور دوران حیات فعال سیاسی والا حضرت سردار صاحب محمد داوود خان با دولت شوروی شباهت داشت، را در ذهن تداعی میکند.

گروه سرطانی دوم، همانا ستمی ها و حلقه های مفسد سقوی اول و دوم است، حلقه های که از موجودیت افغانستان تاریخی انکار میورزند و مبدأ حقیقی و واقعی تاریخ کشور را، از زمان به قدرت رسیدن و حکمرانی بچه سقو به اریکه قدرت، میدانند.

انگیزه نفرت ستمی های فاسد و مفسد نسبت به قهرمان نجات کشور دو دلیل مشخص دارد، یکی برچیدن و کوبیدن و تلاش ریشه کن ساختن دوره دهشت و وحشت سقوی توسط قهرمان نجات کشور یعنی غازی محمد نادر خان و همکاران وطنپرست و قهرمانش و دوم عناد مادرزاد این گروه سرطانی علیه قوم تاریخ ساز پشتون تبار کشور. این گروه مفسد و ضد ملی و اجیر، پشتون تباران کشور را مهاجرین و مهاجمین هندوستانی قلمداد میکنند و ذهنیت جوانان خود را با همچو احساسات کاذب مسموم میسازند.

پرچمی های حامی ببرک که از یکطرف به مارکسیزم لنینیسم، ایمان داشتند در عین حال ملهم از ذهنیت زهر آلود ستمی و نفرت ضد پشتونی بودند، چنانکه محمود بریالی برادر ببرک بعد از سقوط رژیم والا حضرت سردار صاحب محمد داوود خان به صراحت گفت که: «ما سلطه اقتدار دو صد و پنجاه ساله، پشتون ها را خاتمه دادیم.»

لذا ذواتی که مانند شاغلی سیستانی که صاحب شعور ملی اند، نباید تیشه به ریشه خود زده، بر همچو افواهات غرض آلود و مفسدانه علیه غازی محمد نادر خان، استناد نمایند.

گروه سوم معاندین نادر خان، همانا ذوات و خانواده های محترمی است که در دوره خاندان نادر خان یا کشته شده اند و یا به زندان ها رفته و تبعید شده اند.

وجیزه معروفی است که گفته اند: «هر که را دردی رسد، ناچار گوید وای وای» من به این گروه اشخاص حق میدهم که اگر خواسته باشند به بد گویی نادر خان و خاندانش پردازند. ولی در قسمت اعتقاد خود به لوی نادر خان عرض کنم که اگر غازی نادر خان، پدر کلانم، دوست محمد خان را نیز اعدام میکرد، در اعتقادم به پاس خدمات بزرگ تاریخی اش، چه به حیث قهرمان معرکه تل و چه به حیث نجات بخشای ملت و مملکت از شر دهشت افغان سقوی و حفظ کشور از خطر تجزیه و متلاشی شدن، و هم استقرار نظام و رژیمی که برای پنجاه سال تا زمان کودتای ثور، تغییری در عقیده ام وارد نمی شد، ادعایم وجدانی است.

گروه چهارم معاندین نادر خان، عاشقان و عارفان والا حضرت سردار صاحب محمد داوود خان و اعلیحضرت امان الله خان استند، در حالیکه میتوان وجوه ضعیف تشابه میان این دو شخصیت یافت، ولی در مجموع میان این دو شخصیت ملی، زمین تا آسمان تفاوت موجود است.

گروه پنجم لوده های سیاسی و آماتور است، این ذوات نه به کدام گروه سیاسی تعلق داشته اند، نه صاحب یک ایده مشخص اند، نه دانشمند علوم سیاسی و اجتماعی اند، نه درک درست از تاریخ و شخصیت های تاریخی کشور دارند و حتی قادر به نوشتن یک مقاله تحلیلی در امور حیاتی و مهم مربوط به کشور نیستند، لذا اتکاء به هذیانات این لوده های سیاسی که به مقوله معروف مردم ما، شباهت به (لوده های توی) دارند، در دریچه های یک عده سایت های معلوم الحال، چیزی به جز افراشات امعاء و بروز نفخ شمرده نمیشود.

این لوده های سیاسی خود را در مقام عقل کل قرار داده و در هر مورد با نگاشتن یک پاراگراف، گاهی از زمین و گاهی هم از آسمان گز میکنند و به چتیات و شطحیات گویی عادت کرده اند. به این گروه لوده سیاسی و کودن باید گفت که:

یا سخن دانسته گوی، ای مرد نادان یا خموش.

اکنون که منابع این افواهات را شناختیم، که به استثناء یک گروه ذیحق، بقیه منابع این افواهات عبارت اند از گروه های مزدور، عقده مند و دارای تمایلات نژاد پرستانه و اهل غرض، صدور همچو احکام و فتوا ها در مورد غازی نادرخان جنبه پروپاگندی داشته، بنیاد عقلانی ندارد.

اکنون به تحلیل یک نوشته سؤال بر انگیز استاد سیستانی تحت عنوان: «کشف الحال نادر به قلم» پرداخته تا در یک مورد مشخص موقف اقتضاء پسندی، شاغلی سیستانی که من قبلاً در زمینه متذکر گردیم، نیز برملا گردد.

شاغلی سیستانی مینویسند: «برخی اشخاص نا آگاه از جامعه شناسی شخصیت امان الله خان این سؤال را مطرح میکنند که شاه امان الله چرا با بچه سقو نجنگید و از کشور فرار کرد؟ حتی رئیس جمهور غنی که خود را از رهروان شاه امان الله میشمرد.... در آخرین روز های حکومتداری خود بر شاه امان الله زبان به انتقاد طعن آمیز گشود و گفت که او وطن را گذاشت و فرار کرد و من کسی نیستم که وطن را رها و فرار کنم، اما دو روز بعد عرصه سیاست چنان بر او تنگ شد که با چپک مجبور به فرار از وطن گردید.

امان الله از بسی جهات با اشرف غنی قابل مقایسه نیست، اشرف غنی عاشق قدرت بود و برای حفظ این قدرت حاضر بود روزانه صد ها تن از نیرو های امنیتی و دفاعی کشور را قربانی بدهد مگر ریاست یک نظام غرق در فساد را نگهدارد.»

در نوشته فوق الذکر، نویسنده نامدار شاغلی سیستانی، دو نکته برایم نهایت سؤال برانگیز است. قسمت اول، دو سطر اول پاراگراف است که مینویسند: «برخی اشخاص نا آگاه از جامعه شناسی شخصیت امان الله خان که این سؤال را مطرح میکنند که شاه امان الله چرا با بچه سقو جنگ نجنگید و از کشور فرار کرد؟»

گرچه جمله اول این پاراگراف از نظر ترکیب جمله بندی و تذکر دانش جامعه شناسی مغشوش کننده است، ولی این اعتراض شاغلی سیستانی در مورد این سؤال که چرا امان الله خان فرار را بر مقاومت علیه اغتشاش مدنیت سوز بچه سقو ترجیح داد؟ به صورت ظالمانه و استبدادی مردود و غیر منطقی تلقی نموده و آن را دلیل نادانی مطرح کنندگان همچو سؤال مشروع مردم حقیقت جو و طالب معلومات میدانند!!!

همچو قضاوت ظالمانه استاد سیستانی، چنین وانمود میسازد که گویا جناب شان در زیر سایه حکومت استبدادی امیر عبدالرحمن خان و یا هم سردار هاشم خان نشو و نما یافته و متکی و ملهم از همچو ذهنیت استبدادی به کسی حق همچو یک سؤال معقول و عادلانه را نمیدهد.

شاغلی سیستانی باید بداند که دو نسل بعد از دوره غازی امان الله، به شمول خود شان و نسل جوان امروزی، در عهد غازی امان الله زندگانی نداشتند و شاهد وقایع عینی آن دوره نیستند، لذا اگر همچو ذوات و هموطنانی در زمینه، برای رفع مغشوشیت و درک حقایق تاریخی سؤالی داشته و طالب توضیح مزید و منطقی باشند حق مسلم آنهاست و نباید ایشان را به بی خردی و نادانی متهم ساخت، بخصوص از طرف شخص مترقی و منوری مانند شاغلی سیستانی که عمری را هم در جامعه آزاد اروپایی سپری نموده اند.

باید تصریح نمود که غازی امان الله یک رهبر سیاسی مردم افغانستان بود نه یک رهبر مذهبی مانند خمینی ایرانی، که مردم ایران و گروه شیعه مذهبیان کشور از او بت مقدس ساخته اند.

این جانب که سال ها در خدمت خان عبدالغفار خان قرار داشتم، در خطابه های عمومی شان، خلیفه چهارم اسلام حضرت عثمان را که از زمره چهار یار کبار و واجب الجنت شمرده شده و ملقب به ذوالنورین است، متهم به نژاد پرستی و اموی پرستی ساختند. البته در سطور آینده این موقف منفی فرار غازی امان الله را، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

آمدیم در قسمت دوم پاراگراف استاد سیستانی در مورد امان الله خان و اشرف غنی.

شاغلی سیستانی در تاریخ معاصر کشور یگانه کسی بود که در سایت افغان جرمن به صراحت به داکتر اشرف غنی خطاب امان الله ثانی را داد و از این موقف خود تا زمانی عدول نکرد که اشرف غنی، روی هر دلیلی که بود، فرار را بر قرار ترجیح داد.

شاغلی سیستانی مینویسد که: (امان الله از بسی جهات با اشرف غنی قابل مقایسه نیست.)

شاغلی سیستانی این جناب شما بودید که به اشرف غنی خطاب امان الله ثانی را دادید، نه شخص دیگری.

جای نهایت تعجب است که استاد سیستانی بعد از سالیان متمادی به این نتیجه رسید که اشرف غنی برخلاف امان الله خان عاشق چوکی و قدرت بود، لذا او امان الله خان شده نمیتواند، این درک و استنتاج شاغلی سیستانی بسیار بعد از وقت است.

مؤرخ سیستانی به ارتباط شورش شینوار و بغاوت بچه سقو مینویسد که امان الله خان بعد از دو هفته مقاومت و دفع علیه بغاوت بچه سقو و در نتیجه درک خاموش نشدن این دو شورش به تاریخ ۱۴ جنوری سال ۱۹۲۹ از سلطنت استعفی کرد و عنایت الله خان را جانشین خود ساخته به قندهار رفتند.

شاغلی سیستانی مینویسد که: «مردم قندهار بدور او جمع شدند و حمایت خود را با جان و مال از رهبری و پادشاهی او اعلام داشتند و او را مجبور کردند تا به سوی کابل برای استرداد تاج و تخت حرکت کند.»

در پاراگراف فوق الذکر استاد سیستانی یک حقیقت بزرگ و تاریخی نهفته است و آن اینکه «مردم قندهار امان الله خان را مجبور ساختند که برای استرداد تاج و تخت، به طرف کابل سوقیات نماید.»

لذا واقعیت مسلم تاریخی این است که غازی امان الله بعد از یک ماه مذاکره با شورشیان شینوار و دو هفته مقاومت علیه بچه سقو، تصمیم نهایی خود را گرفت که وطن را ترک نموده و در کشور ایتالیا مسکن گزین شوند و به همین منظور قبل از عزیمت خود شان به قندهار، خانواده خود را دو سه روز قبل به قندهار فرستاد و بعداً رسماً خود را از مقام سلطنت مستعفی ساختند و رهسپار قندهار شدند. به عبارت دیگر، امان الله خان اصلاً روح مقاومت و مبارزه مسلحانه را علیه غصب قدرت از طرف بچه سقو از دست داده بود و طوریکه شاغلی سیستانی به حیث یک مؤرخ به صراحت مینویسد که، این مردم وفا شعار قندهار بودند که امان الله خان را خلاف آرزو و توقعش مجبور ساختند که رهبری سوقیات یک لشکر ده هزار نفری قومی قندهاری و هزاره را به صوب کابل بدوش گیرند.

اینکه در مسیر راه غزنی در اثر دسیسه یک عده عناصر مغرض و مخالف زعامت و اصلاحات ترقی خواهانه غازی امان الله، مرده های بیست تن از طلایه داران کشف درانی در منطقه سکونت قوم غلجائیان کشته شده و نعش های شان را روی پایه های تیلوفون انداخته بودند و روی کاغذی با خط بد ملایی نوشته بودند که (که این مهمانی از جانب اقوام غلجایی برای درائیان و شاه امان الله است.)

یک انگیزه و بهانه مزید برای امان الله خان گردید تا از مبارزه قهرمانانه علیه بغاوت مدنیت سوز و انسانیت سوز بچه سقو منصرف و به ترک ابدی وطن خود تن در دهد. نوشته شاغلی شنسب و چار جوانی که از اروپا به منظور یاری امان الله خان، تا غزنی با وی آمده بودند، خیلی مایوس کننده است و بر صدق ادعای غازی امان الله خط بطلان میکشد.

خان عبدالغفار خان که یکی از حامیان سرسخت غازی امان الله خان بود چنانکه موصوف در تمام مناطق پشتون نشین ماوراء خط دیورند و مناطق سرحدی، نه تنها به تبلیغات گسترده به نفع غازی امان الله پرداخت بلکه برای تقویت اقتصادی رژیم امان الله خان به جمع آوری اعانه نیز همت گذاشت، از غازی امان الله خان خواهش به عمل آورد که از عزم سفر به ایتالیا منصرف شده و حمایت خود و سرخ پوشان و خدایی خدمتگاران را برای بقای زعامتش ابراز داشت ولی غازی امان الله این دعوت خان عبدالغفار خان را نه پذیرفته و از وی خواهش نمود که اکنون از زعامت سپه سالار محمد نادرخان حمایت نمایند، خان عبدالغفار خان اعانه مذکور را توسط یک وفد خدایی خدمتگاران به ریاست مولانا محمد اکبر خادم به سپه سالار نادرخان فرستاد.

شاید یک دلیل بزرگ روانی دلسردی امان الله خان از دوام زعامت خود، احساس دلسردی از حمایت مردم افغانستان بود، او احساس میکرد که وی نزد قاطبه مردم افغانستان به هر دلیلی که بوده منفور است، چنانکه در هنگام خدا حافظی ابدی با مردم و کشور خود با این نهج، به اظهار مافی الضمیر خود پرداخت.

میروم تا نشنوی نامم.... اگر از نام من ترا ننگ است.

ولی واقعیت امر این است که امان الله خان روی هر دلیلی که بوده با از دست کشیدن مبارزه با تبهکاران بچه سقو و فرار از کشور، لکه ننگ بزرگی در تاریخ حیات سیاسی خود، به یادگار گذاشت.

همانطوریکه شخصیت اشرف غنی و والا حضرت سردار صاحب داوود خان با غازی امان الله قابل مقایسه نیست، شخصیت سپه سالار صالح محمد خان نیز با امان الله غازی قابل مقایسه نیست ولی واقعیت این است که «فرار» فرار است، چه فرار سپه سالار صالح محمد خان قوماندان منتخب غازی امان الله در جبهه مشرقی که به بهانه زخم پای، یا تطمیع یک پنتوس طلای تقلبی از قوای مجهز و مخوف انگلیس شکست خورد و فرار کرد، و یا فرار غازی امان الله از نزد داکو و دزد حرفوی، که تواریش غبار او را «مسلمان ساده» و گراند قدر و داکتر صاحب سید عبدالله کاظم او را یک شخص «با شهامت» معرفی میکند.

بهتر بود که غازی امان الله مانند یک قهرمان و سردار جبهه جنگ، اندرین راه یا کشته میشد و یا پیروز میگشت، چنانکه خوشحال بابای کبیر میفرماید:

په جهان د ننگیالی وی دا دوه کاره یا به و خوری ککری یا به کامران شی

امان الله خان یک شخصیت سیاسی بود و نه یک شخصیت روحانی. ذهن و دماغ وی ملهم از افکار مشروطه خواهی و مبارزه برای تحقق آن بود. آتش مبارزه سیاسی و مسلحانه در راه آزادی، ترقی، پیشرفت و اعتلاء وطن، هم در بعد خارجی یعنی قدرت استعماری انگلیس و هم در بعد داخلی یعنی ارتجاع سپاه در داخل دربار حکومت پدرش، در قلب و ذهن و دماغش شعله ور بود. وی آرزومند قدرت دولتی و کشوری بود تا در سایه آن از یکطرف به استرداد استقلال کشور بپردازد و از طرفی هم به آرمان های والای اندیشه های مشروطه خواهان جامه عمل بپوشاند، لذا او شمشیر خود را از نیام کشید و گفت تا زمانی این شمشیر را در نیام نخواهم کرد تا استقلال کشور را از برتانیه بدست آورم.

غازی امان الله روی همین دلیل رقبای سیاسی خود را به شمول کاکایش نصرالله خان در ارگ زندانی ساخت.

این دلیل که وی آدم دلسوز بود و منظره کشته شدن چند نفر در مسیر راهش به صوب غزنی و کابل او را از مبارزه مسلحانه منصرف ساخت یک دلیل طفلانه است، زیرا در مرحله اول برای کسب استقلال کشور به فلسفه عدم تشدد مهاتما گاندی پناه نبرد چنانکه در سه جبهه، جنگ مسلحانه را با انگلیس اعلام داشت.

شاغلی سیستانی مینگارد که: «امان الله از بسی جهات با اشرف غنی قابل مقایسه نیست، اشرف غنی عاشق قدرت بود و برای حفظ این قدرت حاضر بود روزانه صد ها تن از نیرو های امنیتی و دفاعی کشور را قربانی بدهد مگر ریاست یک نظام غرق در فساد را نگهدارد، اما امان الله خان در جنگ با بچه سقو حاضر نبود بیست نفر کشته شود.»

نخست، این شاغلی سیستانی بود که اشرف غنی را به نام امان الله ثانی خطاب کرد و در یک مضمون خود تحت «اشرف غنی رئیس جمهور آهنین افغانستان» نوشتند: (من سر تعظیم و احترام به پیشگاه این «رئیس جمهور آهنین» فرو میآورم و حمایت از این شخصیت ملی را بر خود و هر عنصری که خود را وطنپرست می شمارد، واجب می شمارم.) شاغلی سیستانی فتوی صادر میکند که هر کسی خود را وطنپرست می شمارد، مانند خودش، سر تعظیم را به اشرف غنی فرود آورد، با وضع همچو فورمول و فتوی هر کسی که به اشرف غنی سر تعظیم فرود نمی آورد وطنپرست نیست، یا الله چه میشنوم. ولی اکنون بعد از فرار غنی، او را متهم به نگهداشت یک نظام غرق در فساد میدانند.

من نمیدانم به همچو مواقف اقتضایی استاد سیستانی در مورد حکومت اشرف غنی چه توجیهی ارائه نمود، شاید دانشمند محترم داکتر صاحب سید عبدالله کاظم، توجیه علمی برای آن داشته باشند که مغز کوچک من از درک آن عاجز است.

لطفاً درین قسمت، قسمتی از نوشته داکتر صاحب کاظم را در مورد حکومت اشرف غنی تحت عنوان «از نظام موجود باید دفاع کرد، اشرف غنی را تنها نگذارید» مطالعه نموده که با ادعای امروزی شاغلی سیستانی که اشرف غنی رئیس و مدافع یک نظام غرق در فساد بود، در منافات قرار دارد، داکتر صاحب کاظم مینویسد: «در این موقع حساس تاریخ کشور بر هر فرد وطندوست لازم است تا از نظام موجود ولو با کمی و کاستی هایش دفاع کند و نگذارد دست های از پشت پرده و اما برآمده از آستین گروه طالبان بر سرنوشت این وطن و مردم آن مسلط گردد.

اشرف غنی میکوشد تا دست آورد های این ۱۷ سال را تا حد ممکن نگهدارد و اگر بتواند آنرا استحکام بخشد و اما امروز غنی تحت دو فشار عمده قرار دارد: فشار خارجی بخصوص تهدید های امریکا بوسیله خلیزاد و دیگر فشار های داخلی توسط کسانی که در اندیشه قدرت اند و برای اعاده آن از هیچ نوع تخریب نظام خود داری نمیکنند. این مار های آستین و در رأس شان حامد کرزی بازی های ...»

داکتر صاحب کاظم از لندن بزرگ دبل عبدالله تذکر نداده است که یک بار توسط جان کیری وزیر خارجه اضلاع متحده، خلاف مصرحات قانون اساسی، در نتیجه زورگویی، چوکی صدارت برایش تخلیق گردید و وی مانند انباق بر غنی تحمیل ساخته شد، و در دور دوم یکبار دیگر نیز لندنگران شورای نظار، جمعیت، دوستم و دیگران که میخواستند بالای دیوار های ارگ بالا شوند و غنی را از چوکی اش فرود آورند، از نظر دور انداخت.

غنی مجبور بود که برای بقاء قدرت خود از قوای امنیتی کار گرفته و در برابر مخالفین دولتش و به قول داکتر صاحب کاظم، مار های آستین مقاومت کند.

آلترننتیف دوم سپردن خائنانه قدرت توسط غنی به دبل عبدالله و تمام گروپ های فاسد جهادی بود. «نظام غرق در فساد»، مولود همین عناصر ضد ملی و زورگو در ساختار دولت بود که از طرف اضلاع متحده، ایران، روسیه و دیگران حمایت میشدند و میشوند.

متأسفانه این ادعای شاغلی سیستانی که امان الله خان، خلاف اشرف غنی عاشق قدرت نبود نیز حقیقت تاریخی ندارد.

نخست باید به عرض برسانم که هیچ سیاستمدار و زعیم سیاسی در تاریخ جهان از دوام قدرت، استحکام قدرت و تطبیق مرام هایش از طریق اخذ و دوام قدرت، به داشتن قدرت بی علاقه مانده نمیتواند، البته مهاتما گاندی نظر به دلایلی در زمینه مستثناء شمرده میشود.

بر میگردیم در مورد ادعای نادرست شاغلی سیستانی که امان الله خان عاشق قدرت نبود، درین قسمت متنی از تحقیق شاغلی جهانی را تحت عنوان «کیش شخصیت در تاریخ نگاری...» خدمت تان یادآور میشوم بدین عبارت: «... امان الله خان در اغتشاشات ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ برای فرو نشاندن شورش به وسائلی متوسل شد که باعث تشدید اختلافات و دشمنی های قومی و قبیلهای گردید. او برای فرو نشاندن شورش خوست، چون قوه کافی عسکری نداشت «پیشنهادی که غازی نادرخان بر آن اصرار داشت، ولی غازی امان الله کوچکترین توجیهی به آن نکرد-مومند» و قوای عسکری چندین بار با شکست مواجه شده بود، قبائل خوگیانی، افریدی، مهمند، کنری، شینواری، وزیر و هزاره را استخدام نمودند و از جبهه خانه دولتی با اسلحه و مهمات مجهز ساختند، این قبائلی بود که با قبیله شورشی منگل دشمنی های دیرینه داشتند. امان الله خان با زور و بازوی قبائل مذکور، در این جنگ پیروز شد و شورش خوست را کوبید، مگر آتش دشمنی قبائلی را فروخت (کاری که بعداً سردار محمد داوود خان در برابر قوم بی بضاعت صافی انجام داد-مومند) و همان ملتی را که او به اتحاد و اتفاق دعوتشان میکرد، به دست خود از هم پاشید. ختم»

هم چنان متکی بر تحقیق استاد جهانی، امان الله خان در ماه نومبر سال ۱۹۲۸ از آتشه نظامی دولت بلشویک در کابل خواسته بود که ۱۲۰۰ بم خوسه ای و ۱۲۰۰ بم آتش افروز و ۶۰۰ بم کیمیاوی به افغانستان بفرودشد. دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به استثناء بم های کیمیاوی به فروش بم های دیگر موافقت نمود.

آیا کسی توضیح کرده میتواند که هدف امان الله از خرید همچو بم های مخوف و مدنیت سوز چه بود، و اگر خدای نا خواسته مجال استعمال همچو بم های خانمان سوز به امان الله خان میسر میشد، نامش در تاریخ کشور بدتر از نام علاء الدین جهانسوز نمیبود؟ (صدام حسین بم های کیمیای را علیه مردم گُرد استعمال کرد)

شاغلی استاد سیستانی! خانه اشرف غنی آباد که مانند غازی امان الله و سردار صاحب محمد داوود خان، اقوام و قبائل این کشور را علیه مخالفین و معاندین مغرض داخلی و خارجی رژیم خود، توظیف و تجهیز نکرد.

اگر غازی امان الله در زمینه تقویه اردو به همچو پیشنهاد حیاتی سپه سالار نادر برای بقای رژیمش ترتیب اثر میداد، وی مجبور نمیشد که از دست یک دزد و داکوی جاهل فرار کند و سرنوشت کشور و ملت افغان را دو دسته به او بسپارد، امان الله خان میدانست که در غائله سقوی دست اجنبی و دشمنان داخلی افغانستان دخیل است و تمام پلان ها و پروگرام های ده ساله او مساوی به صفر خواهد شد و یک دوره حکمرانی وحشت و دهشت بر کشور مستولی خواهد شد، لذا باید تا دم مرگ به مبارزه خود دوام میداد و ملت و مردم خود را در تاریک ترین دوره تاریخ کشور تنها و بی سر و سردار نمیگذاشت.

اینکه غازی امان الله خان بعد از ترک وطن در بمبئی در اعلامیه مطبوعاتی خود میفرماید که: «من در نتیجه شکست قوای قندهار و پیروزی بچه سقو کشور را ترک گفته ام، بنابر آن لازم میدانم بصورت مختصر اعلام کنم که چنین شکستی بر قوای من تحمیل نشده است. با وجود جنگ شدید در غزنی، ما هیچ وقت شکست نخورده ایم، علت برگشت من به قندهار، آرزوی من برای جلوگیری از خون ریزی بین اقوام افغان درانی و غلجی بود...»

این ادعای غازی امان الله به دو دلیل قابل پذیرش نیست:

۱. غازی امان الله در شورش خوست اقوام برادر را برای سرکوبی آن شورش تجهیز نمود.

۲. این جا مسئله حیات و ممات کشور مطرح است، لذا اگر قسمتی از قوم غلجی به حمایت بچه سقو قیام میکند، به مثابه این است که این افراد در کنار دشمنان مردم، وحدت و تمامیت ارضی و استقلال افغانستان قرار داشته، لذا اجتناب از جنگ با ایشان، در واقعیت امر اجتناب از جنگ با حامیان ایادی انگلیس و دشمنان آزادی و استقلال است.

دلیل شاغلی سیستانی در مورد مهربان بودن، دلسوز بودن، رؤوف بودن و عدم تحمل دیدن کشت و کشتار هموطنان به خاطر کسب قدرت و سلطنت، در مورد غازی امان الله شباهت به موعظه های مذهبی و اخلاقی مهاتما گاندی دارد، تا غازی امان الله، که برای جنگ مسلحانه با انگلیس شمشیر از نیام کشید و به یاری و یابوری راد مرد بزرگ یعنی غازی محمد نادرخان، قهرمان معرکه تل، موفق به کسب استرداد استقلال کشور گردید.

شاغلی سیستانی مطلبی را از قول غبار در باره اختلاف نادرخان با امان الله خان در مضمون خود تحت عنوان (مکثی بر اعلامیه کشف الحال..) گنجانیده، که ذیلاً با اختصار تذکر میابد: «روشن فکران افغانی در اروپا مانند غلام نبی خان چرخ، غلام صدیق خان چرخ، شجاع الدوله خان، عبدالهادی خان داوی، عبدالحسین خان عزیز و غیره، برای تأسیس یک حزب مبارز که در رأس آن امان الله خان قرار داشت، علیه رژیم نادر شاه اقدام نمودند. مرام نامه حزب در یک مجلس سری در سویتزرلیند تصویب گردید. یک قسمت این مکاتبات از طرف شاه امان الله خان، شجاع الدوله خان، بعضی محصلین و غیره بود به عنوان غلام نبی خان چرخ فرستاده شده و واضحاً خط حرکت و اقدام حزب سری را علیه دولت نادر شاه نشان میداد. هدف نخستین حزب بر انداختن دولت نادر شاه بود، و چشم تمام اعضای حزب به طرف امان الله خان بود.

مکاتیب حزب سری به صورت سری داخل افغانستان میگردید و یک بار اعلامیه مشروح به امضاء امان الله خان در افغانستان منتشر گردید. چنانکه ملاحظه میشود، غبار علت اختلاف نادرخان با امان الله خان، مبارزات سیاسی امان الله خان را از خارج میداند. ختم»

واقعاً جای نهایت تعجب است که غازی امان الله از یکطرف با مردم و ملت خود در بیانیه تودיעی خود میگوید که: « میروم تا نشنوی نامم، اگر از نام من ترا ننگ است.» و از طرفی هم ادعا نمود که نمی خواهد برای اعاده قدرت، خون هموطنانش ریخته شود، ولی با قبول زعامت همچو حزب سری در اروپا برای سقوط دادن دولت نادر شاه و به قدرت رسیدن مجددش به هر نام و عنوانی که باشد (رهبر، رئیس جمهور، پادشاه، خلیفه، امیر) در حقیقت با آنچه قبلاً گفته بود، خط بطلان میکشد و عطشانش را برای اعاده قدرت نشان میدهد. ولی به راه انداختن همچو حرکت، با در نظر داشت شرایط داخلی و جهانی آن زمان کاملاً دور از منطق سیاسی دیده میشود.

به فرض محال اگر همچو حرکت از طرف یک کشور اروپایی مانند آلمان (که دولت نادرخان از آن سخت در هراس بود) حمایت میگردد، نتیجه آن کشت و خون بی سابقه در کشور و موجب بی ثباتی و انارشی در کشور گردیده کشور را به بحران و حتی تجزیه رهنمون میشد. نمیدانم غازی امان الله، آن راد مرد بزرگ تاریخ کشور، چرا و چطور حاضر بود به همچو تلاش های مذبحخانه و ضد مصلحت و منافع ملی کشور اقدام نماید؟

اما اختلاف نادرخان و امان الله در واقعیت امر از زمانی آغاز میگردد، که امان الله خان سپه سالار نادرخان را از وظیفه وزارت حربیه سبکدوش و در حقیقت به سفارت فرانسه تبعید نمود.

محققین و دانشمندان سایت افغان جرمن در ابتداء دلیل سبکدوش ساختن نادرخان را از مقام وزارت حربیه و منصوب ساختن او به سفارت فرانسه، روابط نادرخان را با دولت انگلیس دانسته که امان الله خان در زمینه اطلاع یافته بود، که من این دلیل را در مضمون منتشره خود در مورد اعلیحضرت نادرخان در ساین وزین آریانا افغانستان با دلائل منطقی رد نمودم.

دلیل دومی که اکنون شنیده میشود، امتناع سپه سالار نادرخان رفتن به جنوبی و سرکوب کردن شورش در آن ولا میباشد. ولی از نظر نگارنده این سطور، دلیل بنیادی همانا مخالفت عناصر نزدیک به دولت بلشویک و هم چنین حس رقابت یک عده در سطح بالایی دولت امانی بود.

چنانکه بعداً تقرر یک عنصر بی هویت خارجی و خائن به رژیم امان الله بنام محمود سامی که از تقرب بزرگی در دربار برخوردار بود، موجبات رضائیت و حمایت ذواتی مانند غلام نبی خان چرخ، ولی دروازی و به قول مؤرخ پوپلزی صاحب (از یک بخارایی) که روابط بسیار نزدیک با دولت بلشویک شرووی داشتند و در مجموع تمام ذواتی که در هم چشمی و رقابت با فاتح تل یعنی سپه سالار نادرخان قرار داشتند، فراهم آورد.

استاد سید شمس الدین مجروح، هجرت محمود سامی را به افغانستان یکی از اسرار تاریخ میداند.

درین قسمت میرسیم به دو ادعای غیر عادلانه و کاملاً دور از واقعیت شاغلی سیستانی که ملهم از تبلیغات عناصر و گروه های فاسد و مفسد ستمی و عناصر چپی گرای کشور به شمول غبار و صدیق بی فرهنگ، به نظر میرسد.

شاغلی سیستانی باز هم تحت تأثیر افواه دشمنان تاریخ و رجال بزرگ کشور، منجمله اعلیحضرت نادرخان مینگارد: «نادرخان بحیث یک پادشاه غاصب و مستبد شهرت دارد، نادر شاه را به خاطر غاصب یا غدار میگویند که او جنگ با بچه سقو را بنام امان الله خان آغاز کرده بود و با شعار اعاده سلطنت به امان الله خان مردم وزیرستان و پکتیا را علیه بچه سقو بسیج کرد ولی وقتی کابل را از چنگ سقوی ها گرفت، به جای اعاده سلطنت به امان الله، خودش پادشاهی را غصب کرد و هوا داران امان الله خان را ... زندانی و اعدام کرد. ختم»

نخست از استبداد نادرخان شروع میکنیم، واقعیت این است که اعلیحضرت نادرخان مانند سائر شاهان و زمامداران عصر خود مستبد بود، ولی استبداد نادرخان محصول شرایط نهایت ناگوار داخلی و خارجی آن زمان بود، نادرخان بعد از شکست های متواتر در برابر قوای سقوی، بر وی غالب آمد، ولی این غلبه در آن واحد افغانستان را به یک جنت صلح و آرامش مبدل نساخت، و این حکومت سردار هاشم خان بود که بعد از یک دوره طولانی تقریباً هفده سال صدارت، موفق گردید که در سرتاسر کشور، دسپلین و امنیت را برقرار سازد.

نباید فراموش کرد که غازی محمد نادرخان تنها چهار سال حکومت کرد، درین دوره کوتاه وی طوریکه از نوشته غبار بر میاید، غلام نبی خان چرخ و یک عده حامیان غازی امان الله به سرکردگی غازی امان الله، در اروپا و داخل کشور مصروف توطئه ها علیه رژیم نادرخان بودند، تاریخ شاهد است که حتی در دوره دیموکراسی شاه محمود خان غازی که به قول داکتر صاحب کاظم در نتیجه فعالیت افراطی و چپگرایانه سبوتاژ گردید، یک عده عناصر ماجراجو مانند سید اسمعیل بلخی و خواجه نعیم پلان خائنانه قتل اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و شاه محمود خان غازی را گرفته بودند، که البته اعدام نگردیدند.

در دوره غازی نادرخان، مهاجر پار دریایی یعنی محمد ولی خان دروازی و به قول بهتر مؤرخ وکیلی پوپلزی صاحب، از یک بخارایی، معدوم به اعدام گردید ولی غازی نادرخان اعدام او را به هشت سال حبس تقلیل داد. ولی محمود سامی خائن را اعدام نمود که کاری بود مستحسن.

شاغلی سیستانی در نوشته های خود در، مورد امیر عبدالرحمن خان که معاش خور دولت انگلیس بود و با امضاء قرار داد دیورند یک قسمت بزرگ خاک ما را به انگلیس سپرد، (قابل تذکر است که مؤرخ پوهاند محمد حسن کاکر معتقد بود که امیر موصوف قرار داد دیورند را امضاء ننموده است) و از زمره مستبدترین شاهان دوره تاریخ معاصر است، به نیکویی یاد نموده و او را با «بسمارک» مقایسه مینماید.

هم چنان شاغلی سیستانی والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان را که مردم افغانستان او را ملقب به (لیونی سردار) ساخته بود، نیز مانند اشرف غنی معادل غازی امان الله و حتی به پیروی غلوی ناظم اندام، با احمد شاه بابای کبیر مقایسه نموده، که بی انصافی و عدم بیطرفی و اجتناب از اصل «حب و بغض» و عدم اعتناء به اصل امانت داری در تاریخ نویسی، شاغلی سیستانی را نشان میدهد.

سردار صاحب داوود خان سر قوماندان لشکر کشی علیه قوم مظلوم و محکوم صافی، نه تنها از قوای عسکری مجهز علیه مردم مظلوم و بی نوای صافی کار گرفت بلکه اقوام دور و نوای منطقه صافی را نیز مجبور ساخت که درین لشکر کشی ظالمانه و نابرابر علیه قوم صافی داخل جنگ شوند، چنانکه کاکای مرحوم من نیز درین جنگ نابرابر و ظالمانه اشتراک داشت. به قول محترم داکتر ناصر احمد صافی که از بزرگان خانواده خود روایت میکند که در نتیجه کشتار مردم مظلوم مثل اینکه جوی خون جاری شده باشد. این در حالی است که مردم صافی نه دست به بغاوت زده بودند و نه دولت خارجی مانند انگلیس ایشان را بر ضد دولت تجهیز کرده بودند.

یگانه گناه مردم صافی که برای تغذی خانواده های خود، مجبور بودند برای کار و مزدوری حتی به هندوستان بروند، امتناع از رفتن به مکلفیت عسکری بود، امتیاز مماثلی که مردم جنوبی از آن برخوردار بودند.

استاد زمانی صاحب، تحقیق مستند خود را در زمینه لشکر کشی حکومت و سردار صاحب علیه قوم مظلوم صافی، چند سال قبل منتشر ساختند.

شاغلی سیستانی که از لشکر کشی سردار صاحب علیه قوم صافی قبلاً اطلاع نداشتند و بار اول توسط مضمون ارسالی من، خدمت شان از واقعه و فاجعه جنگ صافی مستحضر شدند، ضمن ایمیلی به من نگاشتند: «..من از این ظلم سردار در حق قوم صافی اطلاعی نداشتیم، بار دیگر ارادت مرا به داوود خان ضرب صفر ساخت» (اسناد سخن میگوید).

شاغلی سید شمس الدین مجروح که از هم پیمانان کلوپ ملی سردار داوود خان بود مینویسد که: در روز های اول صدارت سردار صاحب محمد داوود خان، وعده های ترقی خواهانه کلوپ ملی را به ارتباط فرصت یافتن طلایی اریکه قدرت و چوکی صدارت، برایش یاد آور شدم ولی سردار صاحب از طفره روی کار گرفت، سردار صاحب نه تنها وعده های مترقی کلوپ ملی را که هدف اصلی آن تضعیف و تخریب حکومت شاه محمود خان غازی و رسیدن به چوکی صدارت بود، به طاق نسیان سپرد بلکه اعضاء حرکت و پیش خلمیان را به زندان انداخت.

این بود سرداری که شاغلی سیستانی او را «ملهم از افکار ترقی خواهانه امان الله خان» قلمداد میکند.

سردار محمد داوود خان در دوره صدارت خود بزرگان معزز قوم مومند یعنی خانواده های مرحوم حاجی حسن خان مومند و حاجی حسن خان مومند را با تمام اعضاء خانواده، با کمال بی رحمی و با بی عزتی و قساوت کامل از خورد و بزرگ در زندان دهمزنگ انداخت و تمام زن هایشان را در منازل شان زندانی ساخت و حق برآمدن نداشتند، حتی به کودکان شان اجازه نمیدادند در کوچه با اطفال همسایه ها بازی کنند، من شخصاً شاهد این اعمال غیر انسانی بودم و استم.

بعد از زندانی ساختن سران معزز قوم مومند در محبس مخوف دهمزنگ ، تا مدتی برای شان اجازه رفتن برای رفع ضرورت نیز داده نشد، این عملی نا جائز است که انسانیت حتی از ذکر آن خجالت میکشد.

نمیدانم توجیه افغان جرمنان از نظر معنویت و مورالیتی در زمینه چه خواهد بود؟

یا اینکه والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان، در نظر و پرنسیپ افغان جرمنان از این قاعده مستثنی است؟

یک عده سردار پرستان، نادرخان را متهم میسازند که چرا مخالفین خود را قبل از دادن جزاء محاکمه نکرد!!!

من از شاغلی سیستانی و یک عده سردار پرستان سؤال میکنم، که چرا والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان در مدت ده سال حکومت استبدادی خود، این بزرگان قوم مومند را محاکمه نکرد؟

آیا تمام اعضاء این خانواده مجرم بود که تا اواخر حکومتش در زندان مخوف و جهمی باستیل افغانستان یعنی محبس دهمزنگ زندانی بودند؟

چرا جوانان و کودکان شان مدت ده سال از حق تعلیم و تربیه محروم ساخته شدند؟

این را گویند معنویت و مورالیت حکومت والاحضرت سردار صاحب داوود خان که به ادعای شاغلی سیستانی، ملهم از افکار مترقی، امان الله خان بود.

هم چنان این سردار صاحب مترقی! که مطابق بر ادعای ناحق شاغلی سیستانی، ملهم از اندیشه های مترقی شاه امان الله بود، چرا خانواده لوی خان جنرال صاحب میر زمان خان کنری را بعد از دوره طولانی زندان، به هرات فرار و تبعید نمود؟

شاغلی محترم داکتر صاحب کاظم به ارتباط دوره جمهوریت سردار صاحب داوود خان میفرماید: «اگر چه گرمی و سردی روزگار... داوود خان را یک شخص با تفاهم و معتدل ساخته بود، اما شیوه (دیکتاتوری دلسوزانه) او در راستای خدمت بوطن و مردم چندان تغییر نداده بود، لذا حرف رهبر به مثابه قانون بدون چون و چرا واجب التعمیل پنداشته میشد.» یعنی اراده سردار صاحب به هر دلیلی که بوده فوق قانون بوده است، و این خود از مظاهر بزرگ دیکتاتوری است.

میر غلام محمد غبار نیز در آخر کتاب خود راجع به جمهوریت سردار صاحب داوود خان مینویسد: «پس از پایان این دیموکراسی نمایشی... محمد داوود خان رژیم جمهوری را در سال ۱۹۷۳ از بالا اعلام کرد و استبداد شدید سابق را آغاز کرد...»

اگر نادرخان، مدسس و بزرگترین معاند خود غلام نبی خان چرخ را که با ستالین و دولت شوروی روابط بسیار نزدیک داشت، کشت، شهید ملت میوندوال در دوره جمهوریت کذایی سردار صاحب، به وضع مراتب فجیع تری به شهادت رسید.

حالا شاغلی سیستانی خدا و وجدان خود را قاضی ساخته بفرمایند که بخصوص با در نظر داشت شرایط داخلی و خارجی عصر نادرخان و عصر داوود خان کدام یکی شان مستبد تر بود؟ نادرخان محافظه کار و یا سردار داوود خان مترقی، دوره روشنگری و ترقی و دیموکراسی در جهان؟

اکنون هم سخنی در مورد غصب قدرت و غاصب بودن نادرخان:

این اتهام که نادرخان به غصب قدرت پرداخت و او غاصب و حتی طبق قوله های اجیران کی- جی- بی غدار بود، یکی از اتهامات سفیهانه و طفلانه است، که یک متعلم زیرک و علاقه مند تاریخ صنف هفتم نیز بر آن خواهد خندید.

دلیل غاصب بودن معاندان نادرخان این است که وی ضمن جهاد و مبارزه خود علیه حکمرانی دوره مدنیت سوز سقوی از نام غازی امان الله نیز استفاده نموده بود و باید زعامت کشور را مجدداً به غازی امان الله میسپرد.

نخست اگر غازی امان الله به این سویه در اواخر دوره سلطنت خود میان مردم و ملت خود نفوذ میداشت، چرا جناب شان از مقاومت و مبارزه علیه یک دزد و جانی و قاتل دست کشید و ضمن خدا حافظی ابدی به مردم خود فرمودند:

میروم تا نشنوی نامم، اگر از نام من ترا ننگ است

درین شکی نیست که شخصیت جذاب غازی امان الله، در قلوب یک عده مردم حتی در اواخر سلطنت خود جا داشت و ممکن سپه سالار نادرخان در زمینه استفاده تکتیکی نموده باشد، که امریست کاملاً مشروع.

غازی نادرخان در وضعیت بد صحتی، از فرانسه عازم وطن گردید که از یکطرف به حکمرانی دوره مدنیت سوز سقوی خاتمه داده و از طرف دیگر با گرفتن قدرت دولتی، پلان و پروگرام های خود را طبق آرزویش به منصفه تطبیق بگذارد.

غازی امان الله برای تطمیع و جلب همکاری نادرخان، چوکی صدارت را برایش در صورت سقوط حکمرانی سقوی و اعاده سلطنتش پیشنهاد نمود که سپه سالار آن را نپذیرفت، غازی نادرخان به همین منوال دعوت بچه سقو را نیز نپذیرفت.

چرچل سیاستمدار بزرگ تاریخ معاصر جهان میگوید: «در ساحه سیاست نه دوست دائمی وجود دارد و نه دشمن دائمی»

چند روز قبل دوست گرانقدرم استاد معروفی، با خامه سحر خود، مطلبی را در سایت وزین و انسانی آریانا افغانستان در مورد ضرب المثلهای وطن ما بدین عبارت بدست نشر سپرد: «مردم بیسواد، اما بی اندازه دراک و فهیم کابل قدیم ضرب المثلهای ساخته و به ارمغان گذاشته اند، که همه حکم «آیت منزل» را دارند و بیکه و تنها روی هزاران دلیل منطقی و استدلال ارسطویی را میشوند.»

به نظر این جانب یکی از این ضرب المثلهای، وجیزه مردم ماست، مشعر بر اینکه: «سیاست پدر و مادر ندارد» اگر کسی سواد فهم و جیزه مردم خود را که از سینه به سینه انتقال یافته است، داشته باشد، اصلاً در زمینه سؤالی باقی نمی ماند. ضمناً مثال های نیز در زمینه ذیلاً تقدیم میگردد:

بهرام پسر داهی بزرگ تاریخ معاصر خوشحال بابا، در خدمت دولت مغولی قرار گرفت و علیه پدر بزرگوار خود به جنگ های مسلحانه اقدام ورزید، نه تنها خود بهرام، بلکه پسرش نیز برای دستگیری پدر کلانش گماشته شد، که خوشبختانه مؤفق به این کار نگردید.

مؤرخین بهتر از من آگاهند که کشمکش ها برای حفظ قدرت و یا کسب قدرت میان اولاده میرویس بابا و احمد شاه بابا، کشور را به بی ثباتی و ضعف کشاند.

زندانی ساختن نصرالله خان از طرف غازی امان الله، با وجودیکه موصوف از ادعای سلطنت منصرف گردید، بر انگیزه مصئون ساختن و استحکام مزید قدرت، استوار است.

کودتای بد فرجام سرطانی والاحضرت سردار صاحب داوود خان که در آتش آن هم خودش و هم خانواده نجیبش سوخت، مثال دیگر این مسابقه کسب قدرت است.

در ساحه کشور های خارجی میتوان از کودتای جنرال نجیب و ناصر یادآوری نمود که بعد از موفقیت کودتا، ناصر، جنرال نجیب را در منزلش محبوس ساخت.

داکتر عبدالرحیم احمد سوکارنو سمبول استقلال و آزادی اندونیزیا نیز محمد حتا، رفیق دوره مبارزه خود را علیه استعمار، خلع ید نمود.

ستالین، تروتسکی را در امریکای لاتین دنبال و به قتل رساند، هم چنان ستالین چندین بار تلاش ورزید تا رقیب سیاسی خود، مارشال تیتو را به قتل برساند.

در نتیجه متکی بر نظر شاغلی جهانی میتوان گفت، که در تاریخ سیاسی جهان هیچ زعیم و شخصیت سیاسی حاضر به تاج بخشی نشده است.

بخصوص که نادرخان به ارتباط بی مهوری و بی اعتمادی، عدم اعتناء به پیشنهادهایش و سیکدوش ساختنش از وظیفه وزارت حربیه و تبعیدش تحت نقاب سفارت به فرانسه، اعتماد خود را به صورت متقابل به غازی امان الله از دست داده بود، روی همچو بی اعتمادی نادرخان پیشنهاد چوکی صدارت را از طرف غازی امان الله نپذیرفت.

همینکه نادرخان حاضر نشد در مبارزه استرداد قدرت با امان الله خان همدست گردد، باید دلیل روشنی برای حامیان قدرت مجدد غازی امان الله باشد، که نادرخان برای بدست آوردن قدرت برای خود می جنگید نه برای امان الله خان، ولو که موصوف به حامیان اعاده قدرت امان الله خان همچو وعده های داده باشد.

طوریکه قبلاً تذکر رفت نادرخان با وجود بیماری شدید خود را برای سرنگونی حکمرانی بچه سقو به وطن رساند و اندرین راه به شکست های نیز مواجه گردید، نادرخان و برادرانش تا حدی از خود ایثار و قربانی بی نظیر تاریخی نشان دادند که حیات اعضاء خانواده خود را، که از طرف بچه سقو (نا مسلمان و بی شهامت) در ارگ به همین منظور یر غم گرفته شده بود با خطر حیاتی مواجه ساخت، شهامت و قربانی پی که در تاریخ سیاسی جهان سابقه ندارد، لذا نادرخان و خانواده اش چرا اینقدر احمق شود که دست آورد بزرگ تاریخی خود را به رقیب امروزی خود یعنی غازی امان الله تقدیم کند.

گیریم که سپه سالار نادرخان احمق میشد و مقام سلطنت را به غازی امان الله خان تفویض مینمود و غازی امان الله طبق وعده خود نادرخان را به حیث صدراعظم توظیف میکرد، درین صورت، آیا قدرت اصلی در دست شاه میبود یا صدراعظم؟

آیا پالیسی ها و نظریات متفاوت این دو شخصیت بزرگ ملی در مورد مسائل کشوری چگونه تلفیق میگردید؟

آیا موقف معاندین غازی نادرخان در ساحه دولت علیه نادرخان چگونه میبود؟

این همه سؤالاتی است که نتیجه آن، جز یک ناکامی دوم دولت غازی امان الله خان و تشدید اختلافات داخلی چیز دیگری تلقی شده نمیتواند.

درین جا لازم میدانم که به توضیح و تشریح کلمه غصب قدرت پرداخته و بدانیم که غاصب حقیقی دوره طول حیات ما کی بود؟

غصب قدرت در زمینه حکومت داری عبارت است از یک عمل غیر مشروع یعنی غیر قانونی و ماجراجویانه مانند کودتا، بلوا، شورش، اغتشاش و امثالهم، یگانه استثناء در زمینه قیام ملی یا انقلاب است علیه یک رژیم ضد ملی، ضد مردمی، وابسته به یک قدرت خارجی و دست نشانده یک کشور استعاری، مانند حکمرانی شاه شجاع، بیرک، راه بُران هفت گانه و هشت گانه جهادی و حکومت حامد کرزی و دیگران.

نمونه اغتشاش و شورش و بلوا، عبارت اند از اغتشاش بچه سقو، شورش های سمت مشرقی و جنوبی علیه دولت ملی غازی امان الله، بلوای ملا سید اسمعیل بلخی و خواجه نعیم و پلان قتل اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و صدر اعظم شاه محمود خان غازی.

امثله کودتاها، کودتای سرطانی حسن شرق و والاحضرت سردار محمد داوود خان که پل و رهنمودی بود برای کودتای ثور که خلاف معمول در روز روشن انجام پذیرفت.

والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان با استفاده سوء، از مصونیت خاندانی از طریق کودتای ۲۶ سرطان به سقوط یک نظام قانونی چندین صد ساله کشور و بخصوص یک دیموکراسی جوان پرداخت، که عملش غصب قدرت و خودش غاصب شمرده میشود. مصونیت خاندانی مطلبی است که مشیر و مشاور و رفیق دوران کلوپ ملی اش، به ارتباط تذبذب سردار صاحب در مورد انجام کودتا، در کتاب خود تذکر داده است.

مغفور استاد هاشمیان از زبان جنرال خان محمد خان، قوماندان دوره صدارت داوود خان در قندهار که به امر سردار صاحب به شهادت یک درجن مردم ملکی آن ولا که با پروگرام روی لچی حکومت سردار صاحب مخالفت نشان دادند، و بعداً وزیر دفاع کشور، مینویسد که موصوف اطلاع حرکات ضد نظام سلطنتی، والاحضرت سردار را به گوش شاه رساند و شاه باور نمیکردند که آغه لاله شان به حیث مار آستین به عمل شوم و ناجوانمردانه کودتا دست خواهند زد.

چون کودتا یک عمل غیر مشروع و غیر قانونی است، و در قوانین اساسی تمام کشور های جهان به شمول دولت های مولود کودتا منجمله دولت کودتایی سردار صاحب داوود خان، به حیث یک وسیله مشروع برای احراز قدرت شناخته نشده، لذا غصب قدرت شمرده میشود، ممکن جناب سیستانی روی همچو انگیزه و منطق در اخبار انیس رژیم محصول کودتای سرطان را به نام (رژیم مغفور داوودی) مسماء ساخته باشند.

زمانیکه پادشاه جنت مکان افغانستان، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه ورزیده ترین و زیرک ترین شخصیت سیاسی جامعه ما یعنی محمد موسی شفیق را به حیث صدراعظم کشور منصوب ساخت، پالیسی حکومت محمد موسی شفیق بخصوص در روابط خارجی، زنگ خطری را در گوش زمامداران شوروی نواخت، که گویا ایشان سرمایه گذاری بزرگ اقتصادی، نظامی و سیاسی خود را از دست خواهند داد، لذا در فکر تغییر رژیم در افغانستان افتادند، از طرفی هم که والاحضرت سردار صاحب داوود خان، با بسته شدن تمام راه های رسیدن به قدرت از طرق سیاسی را از دست داده بود به یک ببر زخمی تبدیل شده بود، و از جانی از دوره صدارت بهترین روابط را با دولت شوروی داشت، دولت شوروی او را به زعامت کشور در نظر گرفت و از طریق اغوای ایادی خود مانند حسن شرق او را متقاعد ساخت که از طریق کودتا به منظور آرزوی دیرینه خود یعنی زعامت و قدرت مجدد به عمل سخیف کودتا تن در دهد. چنانکه دانشمند محترم داکتر صاحب سید عبدالله کاظم، حق بینانه و وجدانی در مورد، چنین ابراز نظر فرموده اند: «با آمدن موسی شفیق به حیث صدراعظم، شوروی ها متوجه شدند که افغانستان با وجود زحمات سی ساله آنان، از زیر نفوذ شوروی خارج خواهند شد، لذا تصمیم گرفتند تا شفیق را و نظام شاهی را از بین ببرند، و برای مرحله اول یعنی دوره انتقالی، داوود خان را برای زعامت ترجیح دادند و مطرح ساختند.»

لذا به صراحت میتوان ادعا کرد که سردار صاحب به حیث یک غاصب، آنهم به حمایت دولت جنایتکار شوروی به غصب قدرت پرداخت.

زمانیکه سردار صاحب مرحوم سر انجام و بعد از هزار رسوایی به نیت کثیف و استعماری دولت شوروی پی برد و خواست که به پیروی از حکومت شهید محمد موسی شفیق از دولت شوروی فاصله گیرد، عزرائیل شوروی مجال تنفس بیشتر برایش نداد و با کودتای مماثل یعنی کودتای ثور، در روز روشن به رژیمش خاتمه دادند. برعکس غازی امان الله از مساعدت دولت بلشویک امتناع ورزید و به غلام نبی خان چرخ جوی جواب رد داد..

به ارتباط تقاضای غازی امان الله خان به اعلیحضرت نادرخان، در مورد حق یا حقوق عین المال باید گفت، که با وجود نقاضت و اختلاف شدیدی که میان ایشان وجود داشت، غازی نادرخان در زمینه مرتکب اشتباه بزرگی شده و باید از هر طریق ممکنه مثلاً معاش مستمری، به غازی امان الله خان مساعدت مالی مینمود و در زمینه بزرگواری خود را نشان میداد، متأسفانه بعد از شهادت نادرخان، مارشال شاه ولی خان و سپه سالار شاه محمود خان که هر دو با خواهران غازی امان الله از دواج کرده بودند در زمینه از نامردی کار گرفتند.

جای تأسف است که والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان که به قول استاد سیستانی ملهم از افکار غازی امان الله بود به حیث یک صدراعظم مقتدر تاریخ کشور به اعاده حقوق، غازی امان الله نپرداخت.

سردار صاحب، نه تنها در دوره صدارت بلکه در دوره جمهوریت خود، که از قدرت و صلاحیت فوق قانون برخوردار بود و نه شاه ولی خانی وجود داشت و نه شاه مخلوع، چرا حقوق حقه خانواده امان الله غازی را اعاده نکرد و در زمینه از نادرخان متهم به مستبد پیروی نمود؟

شاغلی سیستانی و عاشقان و عارفان داوود خان و تمام سردار پرستان، پاسخ عادلانه و وجدانی و خدایی برای این نامردی سردار صاحب و الاتباب دارند؟

والاحضرت سردار محمد داوود نه تنها با غازی امان الله، در زمینه از بی مروتی و بی عدالتی سرداری کار گرفت بلکه بعد از غصب قدرت و سقوط دادن نظام عنعنوی کشور و دیموکراسی نوجوان، پادشاه مرحوم یعنی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه را محتاج کشور های عرب سعودی و ایران ساخت، شاهی که از جاهت جهانی برخوردار بود، چنانکه جان کنیدی او را به جنرال دوگول مقایسه نموده بود و او یقیناً معتدل ترین و دیموکرات ترین زمامدار در کشور های اسلامی و منطقه زمان خود به شمار میرفت.

شاغلی سیستانی مینویسند که: در مدت چهل سال سلطنت نادر شاه و حکومت هاشم خان و ظاهر شاه، سعی به عمل آمد تا نام و نشان شاه امان الله غازی را از صفحات تاریخ محو و نابود کنند» البته این ادعای شاغلی سیستانی کاملاً درست است ولی در نوشته شاغلی سیستانی، به اصطلاح مردم ما یک (لغمانی چل) نهفته است و آن اینکه در ردیف نام اعلیحضرت نادرخان و سردار محمد هاشم خان و اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، از ذکر نام شاه محمود خان غازی و صدراعظم بسیار مقتدر یعنی والاحضرت سردار محمد داوود خان اصلاً ذکری به میان نمی آورند و برای پوشاندن این رندی قلمی خود، تعمداً نام شاه محمود خان غازی را نیز حذف نموده تا در ادعای شان، عدم تذکر نام سردار صاحب داوود خان به اصطلاح به عنوان یک نکته نیرنگی قابل ملاحظه نباشد، ولی این رندی و چالاکگی جناب سیستانی، از چشم شخص شکاکی، مانند محمد داوود مومند پنهان مانده نمیتواند.

اکنون سؤال من از مؤرخ سیستانی این است، که به حکم وجدان توضیح دهند که در زمره چهل سال دوره سلطنت، چرا به اختفاء و عدم تذکر دوره هفده ساله شاه محمود خان و صدراعظم بسیار مقتدر یعنی سردار محمد داوود خان غاصب و مستبد، در مورد انتقاد فوق الذکر تان به ارتباط غازی امان الله، پرداختید؟

شاغلی سیستانی! مگر مردم احمق اند یا شما تلاش دارید با همچو رندی و چالاکگی و لغمانی چل ها، مردم را تحمیق کنید؟

شاغلی سیستانی در پاراگراف دوم به یاد والاحضرت سردار صاحب شان می افتد و مینویسد که: «تنها داوود خان که ملهم از اندیشه های مترقی شاه امان الله بود در عهد ریاست جمهوری خود از شاه امان الله بعنوان محصل استقلال کشور یاد میکرد...»

این ادعای مؤرخ سیستانی نیز نا مکمل بوده، لازم است به حیث یک تاریخ زنده دوران حیات خود، در زمینه روشنی ببیند، اما نخست این سؤال مطرح میگردد که اگر سردار صاحب داوود خان در نزد شان به این اندازه انسان مقدس بود، چرا در اخبار انیس دوره حکومت سردار صاحب داوود خان را به نام «رژیم منفور داوودی» مسماء ساخت؟

(اسناد سخن میگوید، کتنگ اخبار موجود است)

حد اقل مرحوم سید قاسم رشتیا در مضمونی که در دوره ایادی کرملن در مذمت نادرخان نوشت از نام مستعار سیدال و یوسفزی کار گرفت نه سید قاسم رشتیا.

مثال بزرگ تاریخی دیگر همان کفرنامه بود در مورد غازی امان الله، ولی عبدالهادی خان داوی با شهامت تام، زیر آن نوشت که: «جزئیات مسئله را علماء دانند»

اکنون برای معلومات مؤرخ شاعلی سیستانی و تمام هموطنانی که این مضمون مرا مطالعه میکنند به حیث یک تاریخ زنده دوره حیات خود توضیح میدارم، که اعلیحضرت محمد ظاهر شاه نخستین زمامداری بود که در چهلمین سالگرد استرداد استقلال، از اعلیحضرت غازی امان الله در مقام امر و از غازی نادرخان به حیث قوماندان معرکه تل یاد آوری نمود.

قابل تذکر و توضیح است که والا حضرت سردار صاحب داوود خان بعد از غصب قدرت توسط کودتای سرطانی، نام هر دو زعیم بزرگ ملی یعنی اعلیحضرت امان الله خان و اعلیحضرت محمد نادرخان را به ارتباط استرداد استقلال کشور یادآوری مینمودند، ولی سردار صاحب در دوره صدارت خود هرگز نام غازی امان الله را به حیث محصل استقلال کشور تذکر نداده اند.

شاعلی سیستانی در یک پاراگراف خود چنین ادعا میکنند: «سردار کبیرالله سراج برادر زاده شاه امان الله برای من نوشته است که بعد از مرگ شاه امان الله در سویس و وصیت او برای دفن در جوار مقبره جدش امیر عبدالرحمن خان سلطنت تا سه روز به آوردن جنازه شاه متوفی به افغانستان موافقت نمیکردند، بعد از آنکه دولت های ترکیه و عربستان و مردم پشتونستان برای دفن جنازه ابراز آمادگی نمودند، دستگاه سلطنت به آوردن جنازه شاه امان الله به افغانستان و دفن آن در جلال آباد موافقت کرد ولی به پسر شاه امان الله اجازه داده نشد تا با مردم کابل بعد از مراسم فاتحه در پل خشتی ببیند و یا از قصر دارالامان دیدار نماید و آن شهزاده حرمان زده از کابل بدون دیدار قصر دلخواه پدرش دارالامان به ایتالیا برگشت.»

نخست باید به عرض برسانم که محتویات این نوشته برای این جانب نو نیست و در همان فرصت زمانی از موضوع اطلاع داشتم.

ثانیاً اطلاع ندارم که شاعلی کبیر سراج این مطالب را قبلاً در کدام نشریه بدست نشر سپرده است و یا نه؟ اگر نسپرده دلیل آن چه بوده است و چرا اکنون این مطالب را به صورت خصوصی به شاعلی سیستانی فرستاده اند؟ ثالثاً معلوم نیست که مطالب استخراجی شاعلی سیستانی تا چه حد با اصل متن نامه موافقت دارد؟ بهتر میبود که شاعلی سیستانی اصل نامه شاعلی کبیر سراج را فوتو کاپی نموده و در کنار مضمون خود بدست نشر میسپرد. زیرا امکان بسیار قوی وجود دارد که شاعلی سیستانی جملات متن مذکور را به ذوق شامه سیاسی خود به اصطلاح «پرداز کاری» کرده باشد.

در متن مذکور تذکر (مردم پشتونستان) نادرست است، مردم پشتونستان و گوند خدایی خدمت گاران در زمینه نه کدام اجتماعی نموده و نه کدام فیصله و اعلامیه صادر نموده است.

حقیقت این است که خان عبدالغفار خان که از حامیان بزرگ غازی امان الله بود بعد از ملاحظه تعلل حکومت مقتدر والا حضرت سردار صاحب محمد داوود خان تصمیم گرفت که جنازه غازی امان الله به پشتونخواه منتقل و دفن گردد. عدم تذکر نام آن زعیم بزرگ آسیایی یعنی خان عبدالغفار خان درین متن، چشم پوشی از تصمیم آن راد مرد و بی انصافی بزرگ تلقی میگردد.

هموطنان بی خبر باید مطلع گردند که صدر اعظم مقتدر دوره شاهی یعنی والا حضرت سردار محمد داوود خان که بعد از سردار هاشم خان مقتدر ترین صدراعظم تاریخ کشور شمرده میشود، در مراسم تدفین آن راد مرد بزرگ تاریخ کشور یعنی غازی امان الله اشتراک نوریذ، لذا سؤال پیدا میشود که این چه قسم شخصیت ملهم از افکار مترقی غازی امان الله بود که حتی از اشتراک در مراسم تدفین غازی امان الله، اجتناب ورزید؟

من شخصاً شاهدیم که سردار صاحب روی شعور ملی، هنگام وفات زعیم بزرگ پشتون تبار محمد گل بابا، خود را به پس کوچه های کوه دهمزنگ که کلبه محقرانه کرایبی آن زعیم، در آنجا قرار داشت، مدت طولانی منتظر ماند تا جنازه از آنجا برداشته شد و به شهدای صالحین منتقل، سردار صاحب داوود خان تا آخر مراسم تشریف داشتند، یگانه شخصی

که در کنار شان قرار داشت و با او صحبت میکرد، خان محمد ایوب خان اڅکزی یک رجل سیاسی پشتونخواه بود که به افغانستان مهاجرت نموده بودند.

سردار صاحب که در دوستی نام داشت، در مراسم تکفین و تدفین تمام دوستان خود میشتافت، اینکه چرا از اشتراک در مراسم غازی امان الله آن ستاره مشرق زمین، اجتناب ورزید، یکی از اسرار زندگانی سردار صاحب است.

قابل تذکر است که در مراسم تدفین غازی امان الله، خان عبدالغفار خان شروع به سخن رانی نمود که از طرف شاه ولی خان قطع گردید، اگر والا حضرت سردار صاحب محمد داوود خان به حکم جدان ملی و واقعاً ملهم از افکار ترقی خواهانه امان الله خان، از اشتراک در آن مراسم اجتناب نمی ورزید، امروز سخنان تاریخی خان عبدالغفار خان درج اوراق تاریخ میگردید و تاریخ این بی ایمانی سردار صاحب را نیز به رخ سردار پرستان نمی کشید.

اینکه به شهزاده رحمت الله اجازه دیدن مردم در کابل و دیدن پغمان و قصر دارالامان داده نشد، دلالت به ترس و بزدلی حکومت مقتدر والا حضرت سردار صاحب داوود خان میکند، که هم از میت غازی امان الله ترس داشتند و هم از فرزند شان شهزاده رحمت الله.

در قسمت اخیر یک پاراگراف واقعینانه محترم داکتر صاحب سید عبدالله کاظم را از کتاب مستطاب شان در مورد غازی محمد نادرخان شهید نقل مینمایم.

داکتر صاحب کاظم مینویسد: «باید خاطر نشان کرد که محمد نادر شاه در مدت کوتاه چهار سال سلطنت خود موفق شد تا کشور را از جنجال جنگ داخلی نجات دهد و حکومت مرکزی را چنان به سرعت تقویه کند که بعد از امیر عبدالرحمن خان نظیر نداشت.

موصوف شخص فعال، با درایت و صاحب انضباط قوی بود و اگر زنده میماند، شاید بسیار معتدلتر از برادر خود محمد هاشم خان حکومت میکرد و در راه ارتقای کشور قدم میگذاشت.»

امیدوارم نویسندگان و چیزنویسان ما، هنگام قضاوت های شان از اقتضای پسندی اجتناب ورزیده و همواره خداوند و حکم وجدان را در خاطر داشته باشند.

پایان

با عرض حرمت و معذرت از تطویل کلام



برای مطالب دیگر محمد داوود مومند روی عکس کلیک کنید